

رویکرد طریقت نعمت‌اللہیہ به ساختارهای سیاسی- مذهبى دوره محمدشاه قاجار

محمد مهدى مرادى خلج*

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شیراز

هادى پیروزان

دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه شیراز

(از ص ۹۵ تا ۱۱۴)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۰۵/۲۴؛ تاریخ پذیرش قطعی: ۹۵/۰۶/۱۵

چکیده

پس از دوران رنج و محنت صوفیان نعمت‌اللہی در دوران فتحعلی‌شاه قاجار، به تخت نشستن محمدشاه قاجار نویدبخش پایان سختی‌ها و مشکلات این طریقت در ایران بود. دو شعبه کوثرعلیشاهی و مست‌علیشاهی سعی کردند از بستر ایجاد شده در این دوره هرکدام به‌گونه‌ای متفاوت برای دستیابی به موقعیت و جایگاهی بهتر بهره ببرند. از این‌رو مسئله اصلی تحقیق حاضر نیز چگونگی عملکرد نظری و عملی این دو شعبه طریقت نعمت‌اللہی به‌منظور دستیابی به جایگاه سیاسی-اجتماعی مناسب و تقابل با موانع نظری و عملی موجود در این دوره است. نتایج تحقیق که بر اساس منابع تاریخی و طریقتی به دست آمده است، بیانگر آن است که شعبه کوثرعلیشاهی علی‌رغم شرایط موجود تلاشی در جهت تغییر ساختارهای دینی و سیاسی انجام نداد. اما شعبه مست‌علیشاهی در برآورده کردن این مهم دست به اقدامات نظری و عملی زد؛ هرچند که به نتیجه‌ای نرسید.

واژه‌های کلیدی: تصوف نعمت‌اللہی، تشیع، قرن نوزدهم، محمدشاه قاجار، قاجاریه

*رایانامه نویسنده مسئول: mm_mkhalaj@yahoo.com

۱- مقدمه

آموزه‌های طریقت نعمت‌اللهیه به‌عنوان قرائتی صوفیانه از تشیع همواره رقیبی جدی برای تشیع فقهی به‌حساب می‌آمد. از این‌رو صوفیان نعمت‌اللهیه و فقها نیز به‌عنوان متولیان این دو نوع قرائت از تشیع، با یکدیگر به دشمنی و عناد می‌پرداختند. با تشکیل حکومت صفویه تشیع فقهی به‌عنوان دین رسمی شناخته شد و به مرور زمان جایگاهش در کنار دستگاه سلطنت به‌عنوان یکی از ارکان اساسی اندیشه سیاسی در ایران عصر صفوی تثبیت گردید. از این‌رو فقها که این‌بار از پشتیبانی قدرت سیاسی نیز برخوردار شده بودند، چنان عرصه را بر رقیب تنگ کردند که صوفیان نعمت‌اللهیه به اجبار ترک دیار کرده، به هند مهاجرت کردند. اما این دوری از وطن چندان به درازا نکشید و اندک زمانی پیش از تشکیل حکومت قاجار، تنی‌چند از بزرگان طریقت به ایران بازگشتند.

طریقت نعمت‌اللهیه در ایران عصر قاجار با مصایب و سختی‌های بسیاری روبه‌رو شد که به جرأت می‌توان گفت هیچ‌یک از طریقت‌های صوفیانه دیگر دچار اینچنین دشمنی و عنادی هم از جانب فقها و هم حاکمان نشده بودند. با همه این مشکلات طریقت نعمت‌اللهیه، این‌بار اما تصمیم به ترک دیار نگرفت. تحمل این‌همه سختی و مرارت، بی‌تردید نشان از انگیزه و علاقه بسیار این طریقت در کسب موقعیت و جایگاه از دست‌رفته سیاسی-اجتماعی خود در ایران بود. از این‌رو ورود مجدد طریقت نعمت‌اللهیه به عرصه اجتماعی جامعه ایران ناگزیر باعث ایجاد کنش و واکنش‌هایی از سوی این طریقت با دو گروه قدرتمند یعنی فقهای شیعه و شاهان قاجار شد (شیروانی، حقائق‌السیاحه، ص ۲۸).

در دوران حکمرانی فتحعلی‌شاه موافقت کامل بین فقها و سلطنت در مبارزه با صوفیان نعمت‌اللهی وجود داشت؛ از این‌رو سخت‌ترین سال‌های طریقت نعمت‌اللهیه در این دوره رقم خورد. اما با به‌تخت‌نشستن محمدشاه قاجار که به‌جهت علاقه پدرش عباس‌میرزا به طایفه درویشان نعمت‌اللهی، از کودکی تحت تعلیم و تربیت صوفیان نعمت‌اللهیه قرار گرفته و علاقه‌مند به آنها بود، اتحاد و یکدلی فقها و دستگاه سلطنت بسیار کمرنگ شد و موقعیت بسیار مناسبی برای طریقت نعمت‌اللهیه شکل گرفت تا تمامی امکانات نظری و عملی خویش را در جهت تدوین اندیشه‌های سیاسی-مذهبی صوفیانه و بهره‌گیری از آنها برای تقابل با اندیشه سیاسی-مذهبی غالب، به کار گیرد.

انشعاب طریقت نعمت‌اللهیه به دو شعبه کوشه‌علیشاهی و مست‌علیشاهی که یک دهه پیش از آغاز زمامداری محمد شاه قاجار روی داد، نکته حائز اهمیت در تحلیل عملکردهای سیاسی-اجتماعی این دو شعبه از طریقت نعمت‌اللهیه می‌باشد.

از این رو مسئله اصلی این تحقیق چگونگی عملکرد نظری و عملی این دو شعبه طریقت نعمت‌اللہیہ در عصر محمدشاه قاجار به منظور دستیابی به جایگاه سیاسی - اجتماعی مناسب و تقابل با اندیشه سیاسی - اجتماعی غالب است. مسئله‌ای که با وجود اهمیت قابل توجه آن در تاریخ اندیشه سیاسی، هیچ‌گونه پژوهش روشمندی درباره آن انجام نگرفته است.

۲- پیشینه تاریخی طریقت نعمت‌اللہی

حضور طریقت نعمت‌اللہیہ در ایران عصر قاجار در همان سال‌های ابتدایی و با برتخت نشستن فتحعلی‌شاه قاجار، با قتل و غارت و تبعید مشایخ و بزرگان این سلسله - که تعالیم صوفیانه آنها به عنوان معارض مستقیمی در برابر تشیع و قدرت و مرجعیت فقها معرفی می‌شد (بهبهانی، ج ۱، ص ۱۳۷-۱۵۵) - همراه و هم‌زمان شد. معصوم‌علیشاه دکنی، خلیفه و جانشین بلافصل او نورعلیشاه اصفهانی از جمله مشایخی بودند که جان خود را در این سال‌ها از دست دادند (شیروانی، حقائق السیاحه، ص ۴۱۳). بنابراین اعضای این سلسله که به راستی چنین واکنش شدید و خصمانه‌ای از جانب علماء و شخص فتحعلی‌شاه را پیش‌بینی نکرده بودند، دور نبود که تصمیم بگیرند برای همیشه از ایران بروند. اما با وجود همه این مشکلات، مشایخ طریقت یعنی حسین‌علیشاه که جانشین نورعلیشاه شد و مجذوب‌علیشاه، جانشین حسین‌علیشاه توانستند در سایه حمایت محدودی از اشخاص برجسته عصر فتحعلی‌شاه از جمله عباس‌میرزای ولیعهد، به حضور خود در ایران ادامه دهند (همان، ص ۳۸۳).

اولین انشعاب در طریقت نعمت‌اللہیہ در دوران فتحعلی‌شاه قاجار روی داد. بعد از درگذشت حاج محمدجعفر همدانی ملقب به مجذوب‌علیشاه^۱ - قطب سلسله نعمت‌اللہیہ - در سال ۱۲۳۹ هجری میان مشایخ سلسله بر سر جانشینی او اختلاف افتاد. گویا مجذوب‌علیشاه، حاجی زین‌العابدین شیروانی (مست‌علیشاه) را به جانشینی خود انتخاب کرده بود، اما حاج محمدرضا همدانی (کوثرعلیشاه) این انتخاب را نپذیرفت و خود را قطب کل خواند و همه درویشان نعمت‌اللہیہ را به پراکندگی از گرد مست‌علیشاه و فراهم آمدن به حلقه خویش دعوت کرد (آزمایش، ص ۲۲) و سلسله‌ای جدا ساخت که به نام سلسله کوثرعلیشاهی شهره شد. لذا از آن زمان سلسله نعمت‌اللہی به دو شعبه نعمت‌اللہیة کوثرعلیشاهی و نعمت‌اللہیة مست‌علیشاهی تقسیم شد.

وجود اختلاف و نثار بین دو انشعاب طریقت نعمت‌اللهیه در عصر فتحعلی‌شاه قاجار منحصر به اختلاف بر سر قطبیت طریقت بود (شیروانی، حقائق‌السیاحه، ص ۷۵). اما اختلاف بین این دو شعبه در دوران پادشاهی محمدشاه با توجه به فضای مساعد برای مشایخ طریقت به اشکال دیگر نیز دنبال شد.

۳- کوثرعلیشاهی؛ شعبه محافظه‌کار طریقت نعمت‌اللهیه

برتخت‌نشستن محمدشاه قاجار رؤیای چندین‌ساله طریقت‌های صوفیه به‌خصوص دو شعبه طریقت نعمت‌اللهیه را از جهت برخورداری از حمایت دولتی در برابر دشمنی‌های تمام ناشدنی فقها و مریدان آنها برآورده ساخت. از این‌رو، بزرگان طریقت نعمت‌اللهیه از همان ساعات اولیه اعلام پادشاهی محمدشاه قاجار دست‌به‌کار شده، از مناطق مختلف ایران به تبریز آمده، گرد او جمع شدند تا مقدمات به‌دست‌گیری قدرت سیاسی را برای طریقت خویش فراهم سازند. در این میان بزرگان دو شعبه طریقت نعمت‌اللهیه نیز به حضور رسیدند تا هریک از خوان نعمت گسترانده‌شده محمدشاه صوفی مسلک بهره گیرند. از شعبه مست‌علیشاهی، حاج میرزا زین‌العابدین شیروانی (فو ۱۲۵۳ ه.ق.) ملقب به مست‌علیشاه - قطب شعبه مست‌علیشاهی - و حاجی میرزا کوچک زین‌العابدین شیرازی (فو ۱۲۷۸ ه.ق.) ملقب به رحمت‌علیشاه - خلیفه مست‌علیشاه و از دراویش معروف نعمت‌اللهیه - از شیراز روانه تبریز شدند تا به‌تخت‌نشستن محمدمیرزا را تبریک و تهنیت گویند (نایب شیرازی، ج ۳، ص ۲۸۶). از شعبه رقیب هرچند قطب شعبه یعنی حاج آقا میرزا علینقی (جنت‌علیشاه) - فرزند محمدرضا همدانی (کوثرعلیشاه) - خود حضور نداشت، اما تنی‌چند از بزرگان و مریدان او که از مخالفان جدی قطبیت مست‌علیشاه نیز بودند، حضور چشمگیری داشتند که از جمله می‌توان به میرزا نصرالله اردبیلی، میرزا مهدی خوئی و میرزا مسلم ارومی اشاره کرد. البته در این میان حاج میرزا آقاسی دیگر مخالف مست‌علیشاه هم حضور داشت که براساس برخی از متون طریقت به هیچ‌کدام از شعب تعلق نداشت و خود مدعی قطبیت از طرف مولی عبدالصمد همدانی بود (صدوقی سه‌ا، ص ۷۴).

شوق و اشتیاق بزرگان و مشایخ هر دو شعبه طریقت نعمت‌اللهیه به ایفای نقش‌های کلیدی در قدرت سیاسی مملکت را به‌خوبی می‌توان در همان گردهمایی تبریز مشاهده کرد. ایشان قصد داشتند همه سال‌های حرمان و دوری از دایره قدرت را به‌سرعت جبران کرده و از این‌رو درصدد برآمدند تا بسیاری از مناصب بالای حکومتی را از آن خود

کنند. اما در این میان، شعبه مست‌علیشاهی در مقایسه با رقیب تقریباً بهره‌ای نبرد و تمامی مناصب و پست‌های عالی و کلیدی نصیب مخالفان مست‌علیشاه شد.

چنان‌که حاج میرزا آقاسی به مقام صدراعظمی گمارده شد و محمدشاه «زمام مهمام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد کلیات و جزئیات امور ملکی و مملکت را در کف کفایت وی نهاد» (هدایت، تاریخ روضه‌الصفای ناصری، ج ۱۰، ص ۸۱۷۱). در این میان، میرزا نصرالله اردبیلی، «وزیر وظایف^۲ و سادات و علماء گردید» (هدایت، تاریخ روضه‌الصفای ناصری، ج ۱۰، ص ۸۱۷۱؛ عضالدوله، ص ۲۰۴). هم‌چنین میرزا مهدی خوئی، کاتب مخصوص شاه شد و میرزا مسلم ارومی وزیر دربار گردید (الگار، ص ۱۵۴). در این میان، حاجی زین‌العابدین شیروانی - قطب سلسله مست‌علیشاهی - بهره‌ای از مناصب سیاسی نبرد و تنها «به اکرام و انعام سلطانی مشمول و قریه قشن (محله کشن امروز) در خارج از شیراز که سالی یک هزار تومان مداخل آن بود به مدد مخارج او داده شد» (هدایت، تاریخ روضه‌الصفای ناصری، ج ۱۰، ص ۸۱۷۱).

در این چرخش اوضاع به نفع مخالفان مست‌علیشاه، بی‌شک حاج میرزا آقاسی صدراعظم که محمدشاه از گفته‌های او «ابدا تخلف نمی‌فرمود» (عضالدوله، ص ۸۷) بیشترین نقش را داشت. آقاسی با نفوذ در دستگاه عباس‌میرزای ولیعهد که توجه و محبت بسیار به طایفه درویشان داشت، توانست مورد وثوق وی قرار گیرد؛ به‌نحوی که عباس‌میرزا تربیت فرزندان خود از جمله محمدمیرزا را به وی سپرد (جهانگیر میرزا، صص ۱۳-۱۴). آقاسی از دوران کودکی مربی و معلم محمدشاه بود و رسیدن به سلطنت وی را پیش‌بینی کرده بود (اعتمادالسلطنه، خوابنامه (خلسه)، ص ۳۰) و در مجموع «در خاطر پاک آن امیرزاده بزرگوار [محمدمیرزا] تصرفی و وقعی یافته» (هدایت، تاریخ روضه‌الصفای ناصری، ج ۱۰، ص ۸۱۷۱) بود. چنان‌که حاجی توانسته بود نظر شاه قاجار را نسبت به طریقت صوفیانه نعمت‌اللهیه پیش از رسیدن به مقام شاهی متمایل کند. هدایت در این باب می‌نویسد: «حضرت اقدس را همی از بدو جوانی اعتمادی بدین طایفه و اعتقادی بدین طبقه بود.» (همان، ص ۸۱۶۳)

اکثریت قریب‌به‌اتفاق افرادی که در تبریز به گرد محمدشاه جمع شدند، بنا به دلایلی از مخالفان سرسخت حاجی زین‌العابدین شیروانی بودند. در این میان حاجی میرزا آقاسی از آنجا که خود آرزوی قطبیت طریقت را داشت (دفتری، ص ۵۷۹)، از مخالفان سرسخت مست‌علیشاه بود. هرچند ادعای قطبیت او مورد پذیرش هیچ‌کدام از بزرگان طریقت قرار نگرفته بود، ظاهراً محمدشاه او را «قطب فلک شریعتی و طریقت

می‌دانست» (سپهر، ص ۶۵۰) و همین کافی بود که نظر محمدشاه به مست‌علیشاه کاملاً منفی گردد. میرزا نصرالله اردبیلی و میرزا مسلم ارومی هم از نزدیکان شاه قاجار و هر دو از بزرگان طریقت بودند. ایشان نیز قطبیت مست‌علیشاه را نپذیرفته و تمایل به حمایت از شعبه کوثرعلیشاهی داشتند.

حمایت از شعبه کوثرعلیشاهی، تنها منحصر به شخص شاه و اطرافیان عالی‌مقام او نبود. بلکه این شعبه در طبقات بالای جامعه و به‌ویژه در بین شاهدخت‌های قاجار نیز مورد حمایت و هواداری قرار داشت. چنان‌که زبیده خانم دختر فتح‌علی‌شاه در سلک عرفان و از مریدان حاجی میرزا علینقی همدانی (جنت‌علیشاه) بود. وی که خود ساکن همدان بود به شراکت مرشد خود حاجی میرزا علینقی همدانی، مبالغ زیادی را جهت ساخت کاروان‌سرای برای اقامت زوار هزینه کرد (عضدالدوله، ص ۳۱). دختر دیگر فتح‌علی‌شاه به نام بیگم جان خانم ملقب به جان باجی از مریدان حاج محمدرضا همدانی (کوثرعلیشاه) بود و هر ساله مبلغ قابل‌توجهی به خانقاه او تقدیم می‌کرد (همان، ص ۲۸).

رابطه نامطلوب محمدشاه و به‌ویژه آقاسی با مست‌علیشاه و ارادت‌ورزی شاهزادگان قاجار به شعبه کوثرعلیشاهی در مجموع سبب شد که در دوره محمدشاه شعبه کوثرعلیشاهی با ایجاد رابطه بهتری با بدنه حکومت و خاندان شاهی، با آرامش و آزادی نسبی به فعالیت‌های خود بپردازد. اما اینها همه سبب برجای ماندن و تثبیت موقعیت صوفیان نعمت‌اللهیه کوثرعلیشاهی نمی‌شد؛ چراکه هنوز فقهای شیعه به‌عنوان جریان مشروعیت‌بخش سلطنت قاجار به قوت خود باقی بودند و لذا صوفیان نعمت‌اللهیه به منظور حفظ موقعیت به‌دست‌آمده گریز و گزیری از رویارویی و مواجهه فکری با فقهای شیعه به‌عنوان رکن دیگر اندیشه سیاسی نداشتند.

با توجه به موقعیت پیش‌آمده برای شعبه کوثرعلیشاهی، تلاش برای ارائه بدیلی برای نظریه مشروعیت‌بخشی به حکومت قاجار و جابه‌جایی نهاد مشروعیت‌بخش سلطنت قاجار از فقهای شیعه به صوفیان نعمت‌اللهیه، برای ایشان امری معقول و مطلوب به نظر می‌رسید. چراکه از این طریق می‌توانستند حضور خود را در رأس امور مملکت توجیه کرده و تداوم بخشند. اما این مهم هیچ‌گاه صورت نگرفت و درواقع شعبه کوثرعلیشاهی هیچ‌گاه نتوانست رقیب خویش در ساختار اندیشه سیاسی را حذف کرده و خود در جایگاه او در ساختار اندیشه سیاسی ایران عصر قاجار قرار گیرد.

هرچند زوال حکومت صفوی سبب کاهش چشمگیر قدرت فقهای شیعه در ساختار اندیشه سیاسی شد، اما دوران حکمرانی فتح‌علی‌شاه تبدیل به نقطه عطفی در جهت

قدرت‌گیری دوباره فقهای شیعه بود. وی برخلاف آقامحمدخان که به منظور برقراری آرامش و امنیت در مملکت، مشروعیت خود را به نوعی توسط شمشیر به دست آورده بود، به شدت در جستجوی کسب مشروعیت از نوعی دیگر بود و از این رو به روحانیت شیعه ارادت عجیبی پیدا کرد تا آنجا که سلطنت خود را به نیابت از فقیهان می‌دانست (تاریخ روضة‌الصفای ناصری، ج ۹، ص ۳۷۹ و ۶۴۱). لذا این اندیشه شکل گرفته بود که نهاد سلطنت به تنهایی در نظام اعتقادی فقه شیعه رسمیت و جایگاهی ندارد و شاه تنها یک مقلد است و حکومت را با حکم فقها اداره می‌کند (اوری و دیگران، صص ۴۸۲-۴۸۳).

به واقع اکثریت فقهای بزرگ شیعه درکی چنین از جایگاه فقیهان در ساختار اندیشه سیاسی دولت قاجار داشته و بر چنین موضع تمامیت‌خواهی نیز اجماع داشتند. اما صوفیان نعمت‌اللهیه کوثرعلیشاهی در تقابل با اندیشه سیاسی فقهای شیعه در وادی نظر کاملاً منفعل عمل کردند و هواداران حکومتی آنها که در رأس امور اجرایی بودند نیز تنها در مورد غائله اصفهان به رهبری حجت‌الاسلام شفتی که ظن استقلال‌طلبی در آن وجود داشت، به برخورد آمرانه و مسلحانه اقدام کردند (الگار، ص ۱۷۶).^۲ حال می‌بایست این پرسش را مطرح ساخت که چرا شعبه کوثرعلیشاهی نتوانست از لحاظ نظری ساختار اندیشه سیاسی متکی بر فقاقت را مورد نقد قرار داده و به چالش بکشد؟

۴- مبانی فکری شعبه کوثرعلیشاهی

برای اینکه بتوان درک بهتری از فضای فکری حاکم بر شعبه کوثرعلیشاهی به دست آورد، بی‌تردید می‌بایستی به ساختار فکری قطب سلسله که در واقع نظریه‌پرداز اصلی طریقت است، نظر افکند؛ چراکه در طرائق عرفانی، اصول کلی و خدشه‌ناپذیر از بالای هرم تعریف می‌شود و غالباً هم از طرف مریدان و پیروان قطب طریقت بدون کوچکترین کج‌روی تبعیت می‌شود. از این جهت می‌بایست به تحلیل بنیادهای فکری بنیادگذار اصلی شعبه کوثرعلیشاهی یعنی شخص حاج محمدرضا همدانی و تغییر و تحولاتی که در خط عرفانی طریقت نعمت‌اللهیه تا زمان او رخ داده، پرداخت.

بن‌مایه سلوک عرفانی نعمت‌اللهیه در آغاز راه در حقیقت از عرفان ابن‌عربی که بر پایه وحدت وجود است، شکل گرفته بود (نفیسی، ص ۲۱۱). این فلسفه وحدت وجود در آثار قطب اعظم سلسله - شاه نعمت‌الله ولی - به تفصیل تشریح و تفسیر شده است (نوربخش، ص ۲۰۲). در واقع او در مقام شارح آموزه‌های ابن‌عربی گام برمی‌داشت. وی علاوه بر این در آثار منظوم خود به‌گونه‌ای حلاج‌وار ندای انال‌الحق نیز سر می‌داد (شاه

نعمت‌الله، ص ۱۲۹). از این رو، می‌توان تصوف شاه‌نعمت‌اللهیه را از نوع اصحاب سکر و تصوف‌های عاشقانه به حساب آورد که بی‌پروا به بیان این‌گونه تعالیم می‌پرداخته‌اند.

ادامه خط صوفیانه شاه نعمت‌الله را بدون تغییر می‌توان در اقطاب بعدی سلسله از جمله معصوم‌علیشاه و نورعلیشاه نیز دنبال کرد. ایشان علاوه بر تأکید بر بحث وحدت وجود، تلاش کردند در جهت کسب مقبولیت از جامعه شیعی ایران و مطابق شرع نشان دادن تعالیم طریقت نعمت‌اللهیه، در جهت تقریب تشیع و تصوف گام بردارند. از این رو در غالب آثار صوفیه نعمت‌اللهیه در این دوره علی‌الخصوص نورعلیشاه، تشیع و تصوف با بعضی عناصر حکمی که رنگ حلول و اتحاد دارد، به هم آمیخته، صبغه‌ای از تعالیم غلام شیعه به آن بخشیده است (زرین‌کوب، ص ۳۲۴).

به‌واقع، ماهیت تعالیم نعمت‌اللهیه، این طریقت را به‌عنوان معارض مستقیمی در برابر تشیع و قدرت و مرجعیت فقها معرفی می‌کرد. لذا به زعم مجتهدین، فساد عقیده این فرقه آنچنان واضح بود که فقها علی‌رغم اختلافی که در مسلک اخباری و اصولی داشتند، در مخالفت با این طریقت همداستان بودند (حقیقت، ص ۳۳۴). از این رو هم نظراً و هم عملاً به مقابله با این تفکر پرداخته که حاصل آن در وادی عمل قتل و تبعید و شکنجه مشایخ سلف طریقت نعمت‌اللهیه و در وادی نظر، نگارش رسالات متعددی در محکوم‌ساختن تفکر وحدت وجودی نعمت‌اللهیه بود (مرادی خلج، پیروزان، صص ۱۵۱-۱۵۴).

بعد از نورعلیشاه، حسین‌علیشاه (فوق ۱۲۳۴هـ.ق) رهبری درویشان نعمت‌اللهیه را بنا بر دستوری که خود نورعلیشاه داده بود، برعهده گرفت. وی که خود از طایفه فقهای شیعه بود و به عرفان مایل، نقطه عطفی را در خط سیر و سلوک طریقت رقم زد. از زمان قطبیت حسین‌علیشاه، طریقت نعمت‌اللهیه در سلوک عرفانی خویش دچار تغییرات مهم و اساسی شد. وی تلاش داشت به مبادی و ظواهر شرع نیز، برخلاف اقطاب سلفش که چندان خود را ملزم به رعایت آنها نمی‌دیدند، توجه کافی داشته باشد تا از اتهام علماء در امان باشد. دیوان‌بیگی شیرازی در باب پای‌بندی سخت وی به ظواهر شریعت می‌نویسد: «احدی را یارای ایراد بر ایشان نبود؛ زیرا که در افعال واجبه و مستحبه و امر معروف و نهی از منکر کمال مبالغه داشت.» (دیوان‌بیگی شیرازی، ج ۲، ص ۱۰۴۸)

از این رو در زمانه قطبیت حسین‌علیشاه، دیگر دعوا و عناد به‌معنایی که در زمان اقطاب پیشین بین متصوفه و علمای دین بود، معنایی نداشت؛ چراکه حسین‌علی‌شاه خود در جایگاه یک مجتهد و فقیه، احاطه کامل به مسائل شرعی داشت و مطالبی که در رسالات علمی صوفیان نعمت‌اللهیه مبنی بر عدم آشنایی و آگاهی به مسائل شرعی و

دینی علیه معصوم‌علیشاه و نورعلیشاه آورده شده بود، در باب او وارد نبود. از این‌رو، از زمان قطبیت او نزاع بین دو گروه محدود شد به اختلاف بین علمایی که مایل به تصوف و قائل به امور باطنی بودند و عالمانی که آن را مذموم دانسته و نمی‌پسندیدند. لذا تکفیر کردن و وجوب قتل ایشان به‌آسانی اقطاب سلفشان نبود. به همین سبب آن وحدت بین علما هم در دشمنی با این طایفه از آن پس شکل نگرفت.

اقطاب بعدی سلسله، مجذوب‌علیشاه و کوثرعلیشاه هم خود به واقع از طایفه فقهاء و مجتهدین بودند (شیروانی، حدائق‌السیاحه، ص ۳۸۱) و لذا نزدیکی هرچه بیشتر به شریعت جزء برنامه آنها نیز قرار گرفت. جدای از اینکه این تغییر و تحول تنها نوعی پنهان‌کاری و تقیه برای رهایی از ایذا و آزار فقها و حکام بود یا اینکه در واقعیت امر هم چنین بود، شعبه کوثرعلیشاهی سعی کرد که هم نظراً و هم عملاً به این نوع سیر و سلوک عرفانی محتاطانه وفادار بماند. لذا در آثار قلمی ایشان نه‌تنها هیچ‌گونه تعریض و نقدی بر تشیع فقهاتی و اصول فکری فقها دیده نمی‌شود، بلکه سعی شده است بر نهج فقها گام بردارند. مجذوب‌علیشاه در مجموع رسالات عرفانی خود که تحت عنوان رسائل مجذوبیه گردآوری شده است، سلوک عرفانی و منظومه فکری-عقیدتی‌ای را ترسیم می‌کند که نوعی تعدیل و تغییر در تعالیم اسلاف نعمت‌اللهیه در آن کاملاً مشهود است. به طور مثال، وی ضمن رد نظریه وحدت وجود ابن‌عربی، تصریح می‌دارد که از صوفیه شیعه کسی معتقد به این نظریه نیست (مجدوب‌علیشاه، ص ۱۴). وی همچنین تقلید در مسائل شرعی از مجتهدین را دستوری از جانب شارع مقدس دانسته و در ادامه در حمایت از فقها می‌نویسد: «بنده مسلک جماعتی را که گمان‌های بد به علمای امامیه می‌برند، و ایشان را به قلت تدین متهم می‌دانند، خطا می‌دانم و ایشان اکابر دین بوده‌اند. مساعی ایشان را مشکور و زلت ایشان را مغفور می‌دانم.» (همان، ص ۵۰)

مجدوب‌علیشاه همچنین طریقه خود را مبرا از مسائلی که همواره مورد طعن فقها بوده دانسته، در این باب می‌نویسد: «طریقه صوفیان عظام که حامیان دین مبین بوده‌اند، در ذکر و فکر و ریاضت و ارشاد مباین است با طریقه صوفیان که مشایخ آنها منسوبند به آن، مثل چرخ زدن، سماع کردن و برجستن و شعرهای افسانه‌ای عاشقانه خواندن.» (همان، ص ۵۱) وی همچنین در باب نصیحت‌دهی به مریدان خویش می‌نویسد:

«به عرض می‌رساند آنچه بر سالک لازم است که باید متوجه او باشد و از تحصیل او مسامحه ننماید و تغافل نکنند آن است که اولاً: تصحیح عقاید خود را بر وفق آرای علمای شیعه که فرقه ناجیه اثنی‌عشریه است، نماید. چون معدن علوم و مکاشفات و مشاهدات و معاینات سرور اولیاء

و قدوه اوصیاء علی مرتضی و اولاد اطهار او می‌باشند... هم‌چنین علم و عمل به مقتضای احکام فقهیه و رسایل طهارت و صلاه و سایر عبادات و معاملات لازم باید ساخت.» (همان، ص ۶۹)

مشی فکری مجذوب‌علیشاه طابق نعل به نعل توسط حاج محمدرضا همدانی (کوثرعلیشاه) که بار غار و هم‌درس او بود (مدرسی چهاردهی، صص ۱۹۰-۱۹۱) و به ادعای بسیاری از مشایخ و معاریف طریقت جانشین به حق او گردید، ادامه پیدا کرد. فارغ از مناقشه‌ای که میان هر دو شعبه کوثرعلیشاهی و مست‌علیشاهی بر سر جانشینی مجذوب‌علیشاه روی داد - که تاکنون نیز ادامه دارد و هر کدام ادله و سندی دال بر حقانیت ادعای خود ارائه می‌کنند - می‌بایستی اذعان داشت که شواهد و مدارک تاریخی نشان می‌دهد که سلوک عرفانی و منظومه فکری-عقیدتی کوثرعلیشاه کاملاً منطبق با اصول مجذوب‌علیشاه می‌باشد. درحالی‌که آثار قلمی مست‌علیشاه نشان از تفاوت‌های نسبتاً مشخصی در این باره دارد.

کوثرعلیشاه نیز به مانند دو قطب پیشین از فقهای برجسته و مسلط بر هر دو امر شریعت و طریقت بود. وی در جریان نوشتن رسالاتی در رد براهین هنری مارتین که در پی انکار اسلام و برتری مسیحیت بود، با تأسی از دو شیخ پیشین طریقت، دست به تألیف رساله‌ای کلامی با رویکردی کاملاً فقهاتی به نام «ارشاد المضلین فی اثبات نبوت خاتم النبیین» زد. وی در مقدمه این رساله می‌نویسد:

«با وجود کثرت اشتغال و عدم فراغ بال علی‌الاستعجال رساله خالی از مجادله... در رشته تحریر کشد تا بر ارباب انصاف و رشد ظاهر و پیدا شود که کشیش نصرانی بر حقیقت مطلب خود دلیل و برهانی ندارد و پاره‌ای از تقلیدات مأخوذه از اسلاف را برهان پندارد.» (کوثرعلیشاه، ارشاد المضلین، صص ۳-۴)

این رساله از معروف‌ترین رسالاتی بود که از طرف علما در این باب به نگارش درآمده بود (حائری، ص ۵۳۵). مشهور است خود هنری مارتین جوابیه کوثرعلیشاه را پسندیده است (دیوان‌بیگی شیرازی، ج ۲، ص ۱۰۵۰) و «شهرت او از بابت رد هنری مارتین پادری، تا به ممالک اروپا نیز رفته» (اعتمادالسلطنه، المآثر والآثار، ص ۲۲۱). اما آثار فقهی او در رد شبهات هنری مارتین تنها به رساله ارشاد المضلین خلاصه نمی‌شود. وی پس از ارشاد المضلین به نگارش کتابی دیگر تحت نام مفتاح النبوه پرداخت. وی در مقدمه آورده‌است:

«گرچه در رساله ارشاد المضلین شبهات پادری مرقوم را به نحو لایق نوشته بودم، چون مقصود در آن محض دفع شبهات پادریان بود و پاره‌ای از دلایل دیگر در کتم خفا مانده بود و همه‌کس را قوت استخراج آنها نبود؛ لهذا حسب الامر قضا جریان مجدداً مسئله را عنوان و دلیل و شبهات مخالفان مع اجوبه هر یک در مقام مناسب نوشته آمد.» (کوثرعلیشاه، مفتاح النبوه، ص ۶۶)

جایگاه والای او در شریعت تا بدانجا بود که عالم معروفی به نام ملا فتح‌الله وفائی شوشتری (ف. ۱۳۰۳ ه.ق.) در رساله‌ای به نام سراج المحتاج که بر ضد تصوف نوشته بود، از کوثرعلیشاه به نیکی یاد کرده و او را دارای قدرت روحی و معنوی دانسته بود (مدرسی، ص ۲۰۳). رضاقلی‌خان هدایت معاصر وی در باب بزرگی و مقام او در آن سال‌ها می‌نویسد: «عظما و کبرای دولت در تعظیم و توقیرش کوشند و عرفا و علمای ملت در تکریم و تحریمش سعی نمایند» (هدایت، تذکره ریاض‌العارفین، ص ۴۷).

اما جدای از سابقه کاملاً مشابه کوثرعلیشاه با مجذوب‌علیشاه در امر فقاقت و دینداری، نکته‌ای که سبب می‌شود طریق عرفانی کوثرعلیشاه را مطابق با مجذوب‌علیشاه قلمداد کرد، این است که با بررسی آثار کوثرعلیشاه که شامل رسالات فقهی «ارشاد المضلین فی اثبات نبوت خاتم النبیین» و مفتاح النبوه در رد هنری مارتین و «در التنظيم» که تفسیر قرآن مجید است، مشخص می‌شود که وی دست به تألیف اثری همچون رسایل مجذوبیه با محتوای تعریف و تعیین حدود عقاید خود نزده است. درحالی‌که به گواهی هم‌عصرانش در مراتب علم‌ودانش و نویسندگی برتر از مجذوب‌علیشاه بود (مدرسی چهاردهی، ص ۱۹۱). لذا تنها دلیلی که به‌نظر می‌رسد این است که وی رسائل عرفانی مجذوب‌علیشاه را در این باره کافی و وافی و موافق با نظرات خود دانسته و نیازی به تألیف چنین رساله‌ای جامع در باب عرفان و تصوف احساس نمی‌کرده است. اما در شعبه دیگر، مست‌علیشاه جدای از سه‌گانه ریاض‌السیاحه، حدائق‌السیاحه و بستان‌السیاحه، رساله‌ای کمترشناخته‌شده و کم‌حجم اما مهم به نام «کشف‌المعارف» نگاشت که رویکردی متفاوت با رسائل مجذوب‌علیشاه دارد.

با مطالب یادشده این موضوع کاملاً روشن است که چرا شعبه کوثرعلیشاهی در برابر فقها نتوانست وارد جدال نظری شود. مشایخ ایشان خطوطی را مشخص کرده بودند که به آنها اجازه نمی‌داد به جایگاه علما در ساختار اندیشه سیاسی دولت قاجار تعریضی وارد کنند. تأکید اقطاب سلسله بر تصحیح عقاید خود مبتنی بر آرای علمای شیعه به‌عنوان فرقه ناجیه اثنی‌عشری، تکلیفی بر دوش مریدان کوثرعلیشاهی که تعدادی از معاریف آنها مناصب کلیدی نیز داشتند، قرار داده بود که عملاً در وادی نظر در برابر فقها خلع‌سلاح شده بودند. بر این اساس بود که آنها نتوانستند خود را به‌عنوان بدیلی برای مشروعیت‌سازی در ساختار اندیشه سیاسی ایران عصر قاجار معرفی کنند.

طریقت نعمت‌اللهیه کوثرعلیشاهی به پاس اینکه در ساختار اندیشه سیاسی دست به تغییری نزد و اساساً فضا را در اختیار رقیب قرار داد، از دشمنی و عناد عالمان دینی

هم به مقدار بسیار قابل توجهی در امان ماند که در واقع می‌توان از آن تعبیر به نوعی مصالحه کرد که تا مدت‌ها نیز طرفین بدان وفادار ماندند. این شعبه در آن سال‌ها در تمامی ایران و به‌ویژه در همدان برای خود دیوان و دستگاهی داشت و از طرف دولت به آنها کمک‌های بسیاری اعطا می‌شد. چنان‌که روستای تاج‌آباد از توابع همدان تعلق به کوثرعلیشاه و احفاد او داشت (همان، ص ۳۱).

خطوط اصلی عرفان کوثرعلیشاهی را بعد از مرگ حاج محمدرضا همدانی (کوثرعلیشاه) (فو ۱۲۴۷هـ.ق.) - سرسلسله کوثرعلیشاهی - فرزندش حاج آقا میرزا علینقی همدانی، با لقب جنت‌علیشاه به‌جای پدر ادامه داد (همایونی، ص ۱۰۳). او به مدت ۴۹ سال یعنی تمامی عهد پادشاهی محمدشاه و بیش از سی سال از زمامداری ناصرالدین شاه را به پاس عدم مقابله نظری و عملی با فقهای تشیع، با کمترین دشمنی و رویارویی با دربار و علما در مسند ارشاد باقی ماند و سرانجام در سال ۱۲۹۶هـ.ق. وفات یافت.

۵- مست‌علیشاهی؛ شعبه رادیکال طریقت نعمت‌اللهیه

شعبه مست‌علیشاهی آنچنان که آمد، به قطبیت حاج زین‌العابدین شیروانی، یکی از مریدان به‌نام مجذوب‌علیشاه شکل گرفت. وی پیش از اینکه محمدشاه بر تخت بنشیند، روابط بسیار نزدیک و دوستانه‌ای با او داشت. شیروانی در دیباچه کتاب بستان‌السیاحه از محمدشاه تحت عنوان غازی به نیکی سخن می‌گوید و دعاها را بسیار در حق او کرده و کتاب را با نام او آغاز می‌کند (شیروانی، بستان‌السیاحه، دیباچه، ص ۱۱). محمدشاه نیز اعتماد ویژه‌ای به وی داشت و شیروانی جزو مقربین و مشاورین خاص او بود و محمدشاه مأموریت‌های خطیری نیز به او محول می‌کرد (هدایت، تاریخ روضه‌الصفای ناصری، ج ۹، صص ۸۰۳۷-۸۰۳۸). سابقه دوستی بین آن دو چنان بود که دیوان‌بیگی شیرازی در اثر معروف خود حدیقه الشعرا نیز بدان اشاره کرده می‌نویسد:

«از جمله اشخاصی که خیلی معتقد ایشان [حاجی زین‌العابدین شیروانی] بوده‌اند، مرحوم مبرور محمدشاه بوده‌اند. بعد از آنکه حاجی میرزا آقاسی به وزارت رسید بعضی به خیال افتادند که شاید تغییر دهند و وزارت را به نام ایشان [حاجی زین‌العابدین شیروانی] کنند، ولی حاجی چنان محکم گرفت که رخنه به‌دست کسی نیفتاد.» (دیوان‌بیگی شیرازی، ج ۲، صص ۱۰۵۶-۱۰۵۷)

دوستی و محبت بین محمدشاه و مست‌علیشاه به دلایلی که ذکر شد، دیری نپایید و برتخت‌نشستن محمدشاه آغاز تیرگی روبرو بین این دو بود و آن‌چنان که گفته شد، مست‌علیشاه سهمی در تقسیم مناصب مهم حکومتی به‌دست نیاورد. هرچند برخی از پژوهش‌های نزدیک به شعبه مست‌علیشاهی این واقعه را به‌گونه‌ای می‌کنند که گویی

عدم واگذاری مقام دولتی به او به سبب جایگاهش به عنوان رهبر طریقت عرفانی بوده و اساساً پذیرش منصب حکومتی درخور مقام او به عنوان قطب طریقتی که شخص محمدشاه در حضورش «از فراز تخت مرمر به زیر آمده و بر خاک نشست، و در سطوت جذبه‌های پیر طریقت [مست‌علیشاه] اظهار نیاز و تهیدستی حقیقی نمود»، نبوده است (آزمایش، ص ۶۸)؛ اما این توجیحات زمانی می‌توانست قابل توجیه باشد که برخی منابع تاریخی از میل و علاقه زین‌العابدین شیروانی (مست‌علیشاه) به مقام وزارت و حسادت به حاج میرزا آقاسی پس از رسیدن به این مقام پرده بر نمی‌داشتند (میرزا جهانگیر، ص ۲۵۳).

اشتیاق مست‌علیشاه برای رسیدن به مقام وزرات و حسادتش به حاجی میرزا آقاسی چنان بود که آقاخان محلاتی رهبر اسماعیلیان نزاری و از دوستان نزدیک مست‌علیشاه نیز در خاطراتش بدین نکته اشاره کرده می‌نویسد: «[مست‌علیشاه] همگی حواس را آماده پیاده‌ساختن حاجی وزیر از رخس وزارت نموده» (آقاخان محلاتی، ص ۱۲). آخر الامر نیز در جریان سفر شاه به خراسان مست‌علیشاه، به همراه تعدادی از همفکرانش عریضه‌ای به شاه نوشتند و «به اعتقاد خود هفده تقصیر برای حاج میرزا آقاسی نوشتند» (میرزا جهانگیر، ص ۲۵۳). اما محمدشاه که حاجی را نه تنها وزیر خود، بلکه مرشد خود می‌دانست به این نامه واقعی ننهاد و حتی «سیاهه همه آنان را با مهماتی که نوشته بودند، به حاجی میرزا آقاسی داد، جناب حاجی را در تنبیه و تأدیب آن خودسران و یاوه‌سرایان مختار فرمودند.» (همان‌جا) لذا بی‌دلیل نخواهد بود اگر گفته شود انعام سلطانی در حق زین‌العابدین شیروانی به هیچ‌عنوان مورد رضایتش واقع نشده و انتظار او از محمدشاه بسیار بیش از درآمد یک روستای کوچک در حوالی شیراز بوده است.

آنچنان که اشاره شد دلایل کاهش اعتماد محمدشاه به زین‌العابدین شیروانی را می‌بایست در اختلافاتی که بر سر مسئله جانشینی مجذوب‌علیشاه (فو ۱۲۳۹ هـ.ق) روی داد، دنبال کرد. هم منابع نزدیک به شعبه کوثرعلیشاهی و هم مست‌علیشاهی، از نقار و جدایی بین مشایخ بزرگ نعمت‌اللهیه بر سر مسئله جانشینی خبر می‌دهند و اشاره می‌کنند که بزرگانی همچون صدرالممالک اردبیلی، میرزا مسلم ارومی و میرزا مهدی خوئی یعنی همان اشخاصی که در آغاز پادشاهی محمدشاه بالاترین پست‌های دولتی را به دست آوردند، جانشینی حاجی زین‌العابدین شیروانی را قبول نکرده و قطبیت او را به جد زیر سؤال بردند (همایونی، ص ۱۷۲-۱۸۰؛ آزمایش، ص ۲۲). این اختلافات به حدی رسیده بود که رحمت‌علیشاه - خلیفه مست‌علیشاه - به تهران رفت تا مخالفان را راضی به تصدیق قطبیت مست‌علیشاه کند (صدوقی سها، ص ۴۵). با همه این مخالفت‌ها،

مست‌علیشاه که در میان شاهزادگان و امراء قاجاری هوادارن قابل‌توجهی داشت (دیوان‌بینگی شیرازی، ج ۲، ص ۱۰۵۷)، سخت به دنبال مقام وزارت بود و به همین دلیل کینه و دشمنی‌های او با حاج میرزا آقاسی از قطبیت طریقت به وزارت مملکت کشیده شد. در نهایت بر سر نامه یاد شده، حاج میرزا آقاسی که نظر شاه قاجار را کاملاً موافق خود می‌دید «وی [مست‌علیشاه] را به خفت آزد و نفی نمود» (مدرسی چهاردهی، ص ۲۳۲). از این‌رو، کینه و دشمنی‌های او با حاج میرزا آقاسی به‌گونه‌ای تشدید شد که هر دو نفر از هیچ کوششی برای کاستن از مقام و موقعیت دیگری دریغ نکردند. حاج میرزا آقاسی به‌منظور هرچه بیشتر در حاشیه قرار دادن مست‌علیشاه و تخفیف جایگاه او به‌عنوان رهبر طریقت، در جهت تقویت شعبه کوثرعلیشاهی تلاش بسیار کرد. چنانکه مشهور است مبلغ پنج هزار تومان توسط حاجی میرزا آقاسی خرج ساخت قبه‌ای باشکوه بر سر مزار کوثرعلیشاه شد (وزیری، ص ۵۶۰). از آن‌سو مست‌علیشاه هم به اقدام متهورانه‌ای دست زد و از شیراز به محلات رفت و خود را بیش‌ازپیش به رهبر جامعه اسماعیلیان نزاری ایران نزدیک ساخت.

امامان نزاری سابقه طولانی در دوستی با طریقت نعمت‌اللهیه داشتند. آنها پس از سقوط صفویه از میان طرایق صوفیه با طریقت نعمت‌اللهیه ارتباط نزدیک پیدا کرده بودند (دفتری، ص ۵۱۹). چنان‌که در جریان بازگشت طریقت به ایران و مصایب سختی که بدان‌ها رفت، رهبران طریقت مدتی در ماهان کرمان تحت حمایت رهبران نزاری به‌سر بردند (وزیری، صص ۵۵۶-۵۶۰). روابط نزدیک بین این‌دو سبب شده بود که عده‌ای از بزرگان اسماعیلیه نزاری ضمن حفظ موقعیت خود در جامعه اسماعیلی، به طریقت نعمت‌اللهیه بپیوندند. در این‌میان منابع نعمت‌اللهیه از پیوستن آقاخان اول (فو ۱۲۹۸هـ.ق.) به شاخه مست‌علیشاهی طریقت نعمت‌اللهیه خبر داده‌اند (شیروانی، بستان‌السیاحه، ص ۵۳۰).

حکومت اسماعیلیه بر قم و محلات و مناطق اطراف آن در زمان فتح‌علی‌شاه کاملاً به رسمیت شناخته شده بود. محمدشاه نیز حکومت کرمان را به‌طور رسمی در سال ۱۲۵۱ق. به آقاخان داد (خورموجی، ص ۲۹). ورود مست‌علیشاه به محلات موجب تقویت هرچه بیشتر رابطه این فرقه با اسماعیلیه شد. رفتن مست‌علیشاه به محلات به دلیل بهره‌بردن از آقاخان درصدد تضعیف حاجی میرزا آقاسی بود؛ چراکه دقیقاً در همان سال‌ها روابط آقاخان با صدراعظم به دشمنی و کینه‌ورزی گراییده بود (آدمیت، ص ۲۵۲) و دلیلی دیگر هم البته محتمل است و آن اعلان استقلال مناطق جنوبی کشور و تشکیل حکومتی اسماعیلی با صبغه صوفیانه بود. چنان‌که آقاخان در کتاب عبرت‌افزا آورده است

که مست‌علیشاه یکبار در پیشگاه محمدشاه گفته است که: «من مریدی همچون آقاخان دارم که خود کرورها مرید در اکثر بلاد عالم دارد» (آقاخان محلاتی، ص ۱۳). تحركات آقاخان در آن سال‌ها ظن استقلال‌طلبی نیز می‌داد. لذا در ۱۲۵۲ هـ.ق. از حکومت خلع شد (الگار، صص ۲۲-۲۳). حامد الگار به‌درستی علل عزل آقاخان را رقابت‌های صوفیانه میان زین‌العابدین و حاجی میرزا آقاسی برای کسب موقعیتی برتر می‌داند و عزل آقاخان را در واقع ضربه دیگری از طرف صدراعظم به مست‌علیشاه می‌شمارد (همان، صص ۲۹-۳۰). مست‌علیشاه سعی کرد میان آقاخان و محمدشاه میانجی شود، ولی حاج میرزا آقاسی از ورود او به دربار جلوگیری به‌عمل‌آورد (اشرفی، ص ۱۳۱). این حوادث به کناره‌گیری مست‌علیشاه از هرگونه فعالیت سیاسی و اجتماعی منجر شد و باعث شد وی سال‌های آخر عمر خود را صرفاً به زیارت اماکن متبرکه پردازد و کارهای سلسله را همگی به رحمت‌علیشاه سپرد. وی نیز در مدت ۲۵ سالی که بر مسند طریقت بود، ظاهراً رویه‌ای را که مست‌علیشاه در سال‌های آخر حیات خویش در پیش گرفته بود دنبال کرد و از هرگونه فعالیت سیاسی‌ای که به دشمنی با نهادهای قدرت منجر می‌شد، دوری کرد (سلطانی گنابادی، صص ۱۷۹-۱۸۰).

۶- مبانی فکری مست‌علیشاه

مست‌علیشاه آنچنان که گفته شد نسبت به اقطاب پیشین یعنی حسین‌علیشاه و مجذوب‌علیشاه و هکذا نسبت به قطب رقیب کوثرعلیشاه نظرات شاذی نسبت به جایگاه فقه و فقها داشت. وی برخلاف آنها نه تنها پاس فقها را به‌عنوان قدرتی پنهان در ساختار اندیشه سیاسی قاجاریه نگاه نمی‌داشت، بلکه تعریض‌ها و نقدهای جدی‌ای نیز به موقعیت فقها در این ساختار داشت. البته این نکته حائز اهمیت است که نوک پیکان انتقادات او متوجه علمای اصولی است که در آن سال‌ها یکه‌تاز عرصه دینی جامعه ایران عصر قاجار بودند (شیروانی، کشف‌المعارف، ص ۱۰).

موضع مست‌علیشاه در برابر فقها را می‌توان نوعی سلفی‌گری و برگشت به عقاید صوفیان متقدمی همچون معصوم‌علیشاه و نورعلیشاه در باب فقها دانست. تفاوت بارز اندیشه‌های او با شعبه کوثرعلیشاهی تنها در نوشته‌ها و آثار قلمی او پدیدار نبود، بلکه در رفتار و سلوک عرفانی خود او و طریقتش نیز نمایان بود. چنان‌که دیوان‌بیگی شیرازی نیز در این باره می‌نویسد:

«ولی حالات ایشان [مست‌علیشاه] غریب است و عقیده قوم در حقش مختلف و چون خیلی وسیع‌المشرب بودند و با همه قسم مردم معاشرت می‌نمودند... وضع هم قلندرانه و خلاف طریقت روسای قوم بوده؛ زیرا که آنها همه اهل علم و زهد و ظاهرالصلاح بودند، نهایت در حق آنها می‌گفتند که آنچه در باطن معتقدند سوای صورت ظاهرشان است و ایشان [مست‌علیشاه] کلی بی‌پرده حرکت می‌کردند و از مریدانشان هم خلاف شرع ظاهر، آشکار می‌شد؛ راه حرف خیلی به دست افتاد.» (دیوان‌بیگی شیرازی، ج ۲، صص ۱۰۵۶-۱۰۵۷)

مست‌علیشاه همان‌طور که دیوان‌بیگی اشاره کرده است، علی‌رغم اینکه پدرش از فقهای معروف بود و خود نیز در جوانی در محضر تنی چند از فقهای بنام تلمذ کرده بود (شیروانی، کشف‌المعارف، ص ۶)، اما هیچ‌گونه وابستگی و دلبستگی به طایفه فقها و علمای دین نداشت. لذا شعبه مست‌علیشاهی را می‌توان شعبه رادیکال طریقت نعمت‌اللهیه در برابر محافظه‌کاران کوثرعلیشاهی نام برد. مسافرت‌های او به ممالک مختلف و آشنایی او با ادیان و مذاهب گوناگون که حاصل آنها را در سه کتاب معروفش نیز گرد آورده، از او به قول دیوان‌بیگی، عارفی وسیع‌المشرب ساخته بود که تا حدود بسیاری خالی از تعصب و قشری‌گری بود. لذا رویارویی او با فقهای شیعه که در مسائل دینی ادعای امانت‌داری بر حق پیامبر را داشتند، ناگزیر روی داد.

ماحصل و چکیده اندیشه‌های مست‌علیشاه را در اثر بسیار کم‌حجم اما مهم او، کتاب کشف‌المعارف می‌توان یافت. این کتاب به هیچ‌عنوان به اندازه سه‌گانه‌های او معروف نیست؛ اما متأخرترین اندیشه‌های او را دربردارد. وی در این کتاب ابتدا به نقد دو حدیث «العلماء ورثة الانبیا» و «الفقهاء ائمة الرسل» می‌پردازد که از جمله احادیث معروف دال بر حقانیت رهبری فقهای امامیه در امر دین می‌باشد. شیروانی مصداق علماء و فقها را در این دو حدیث به‌هیچ‌عنوان فقهای امامیه ندانسته و بنا بر ادله‌ای که بیان می‌دارد، تلویحاً مصداق آن دو را عارفان می‌داند (همان، ص ۷).

دلیل وی در عدم صدق حدیث اول و بلامصداق بودن آن در خصوص فقهای شیعه را، فقدان مفهومی با نام «قوة قدسیه» در آنها دانسته و استدلال می‌کند که چون در آنها قوة قدسیه وجود ندارد که بتوانند به اسرار الهی و به همان صورت اسرار وجود و ابعاد رمزآلود دینی دست یابند؛ بنابراین، فقها در ردیف وارثان انبیا قرار نمی‌گیرند. به زعم او تنها عرفا دارای قوة قدسیه بوده و به حق وارثان انبیا هستند (همان‌جا). وی مطابق با رأی فقهای امامیه و همچنین اقطاب پیشین، تقلید در اصول دین را مردود می‌داند. اما تفاوت نظر وی با آن دو در اینست که وی در فروع شریعت هم امر تقلید را جایز ندانسته می‌نویسد:

«اگر گویند در فروع و شرایع اسلام تقلید عجایز باید نمود، این کلام ظاهر البطلان خواهد بود، و بر معانی دیگر که برای دین مذکور شد حمل نتوان کرد. شاید این حدیث جهت اشخاصی وارد شده باشد که عقول و فہوم ایشان مانند نسوان و در فطانت شبیہ ایشان باشند، و الا ارباب عقول و اصحاب فہوم مکلف بدین عجایز نیستند.» (همان، ص ۱۰)

وی همچنین ہمۀ مردم را به کسب علم توصیه می‌کند که مراد او البتہ علم به خدا و معرفت به نفس و در مجموع علوم باطنی است. شیروانی معتقد است علما باب علم را به جهت غیاب حضرت صاحب‌الامر مسدود می‌دانند. لذا به‌نظر می‌رسد انگیزہ وی از این توصیه، مخالفت با نظر علما در این باره است که گویا کسب علم را واجب کفایی دانسته‌اند. لذا به‌زعم او کسب علم باطن، مسبب بی‌نیازی به علما در تقریب و شناخت باری تعالی است (همان، ص ۵۴).

وی با نقد دعوی علمای شیعه در صحت اعتقادشان می‌نویسد: «لیکن اکثر علما می‌گویند که ما بودیم به اعتقاد صحیح در اول بلوغ تا اینکه مردم تکفیر نمایند ایشان را. و حال آنکه خود می‌دانند که در این دعوی کاذب‌اند» (همان، ص ۲۴). مست‌علیشاه همچنین با ذکر روایاتی منسوب به شیعیان غالی نظریات به واقع شاذی در باب برخی از محرمات و بعضی ضروریات دین ارائه می‌کند که بسیار از منظر تشیع فقاهتی فاصله دارد (همان، ص ۳۴). به همین سبب علما بارها وی را به داشتن عقاید فاسده متهم کردند و فتوی بر کفر وی دادند (همان، ص ۲۴).

اگر نیکی کدی ریشہ اصلی اقتدار علمای شیعه را در «خلأ قدرت دولتی» در حکومت قاجار می‌دید که ارتش و بوروکراسی نیرومندی برای خود درست نکردند (Keddi, p.34)، اهتمام مست‌علیشاه به نقد گفتمان غالب دینی عصر قاجار نشان می‌دهد که فقدان نظریہ‌های دینی رقیب را نیز باید در قدرت‌گیری علما بسیار تأثیرگذار دانست. هرچند مجموعۀ آرا و عقاید و اندیشہ‌هایی که مست‌علیشاه در آثار خود ارائه کرده، فاقد طرحی منسجم برای پی‌ریزی اندیشہ سیاسی صوفیہ نعمت‌اللہیہ می‌باشد؛ وی تلاش بسیاری کرد تا با کنارزدن حاجی میرزا آقاسی و کسب مقام وزارت و برخورداری از قدرت سیاسی، یک گام محکم و اساسی در تدوین نظریہ‌ای بر پایہ مرجعیت صوفیان بردارد. چنان‌که آقاخان محلاتی در زندگی‌نامہ خود جدیت مست‌علیشاه را این‌گونه وصف می‌کند: «در آن اوقات حاج زین‌العابدین به خیال انتظام دادن مہام سلطنت افتاده و ہمگی حواس را آمادہ پیادہ‌ساختن حاجی وزیر از رخس وزارت نموده.» (آقاخان محلاتی، ص ۱۲)

نزدیک شدن به آقاخان محلاتی و استفاده از قدرت سیاسی-نظامی او را باید تلاشی دیگر از سوی مست‌علیشاه برای عملی کردن اندیشه مرجعیت صوفیان پس از ناکامی در کسب مقام وزارت سلطان قاجار قلمداد کرد. هرچند این کوشش او نیز به نتیجه نرسید و وی نتوانست در تدوین نظریه سیاسی خود بر پایه مرجعیت صوفیان گامی اساسی بردارد و از این‌رو نظریه او هیچ‌وقت فرصت آن را پیدا نکرد که در بوته سنجش قرار گیرد تا نقاط ضعف و قوت آن در عمل مشخص شود.

۷- نتیجه

دو شعبه طریقت نعمت‌اللهیه از بستر مناسبی که در عصر محمدشاه پدید آمده بود، هر یک به طریق خاص خود در برابر دو نهاد سلطنت و دین رسمی عمل کردند. شعبه کوثرعلیشاهی به جهت حضور چند تن از بزرگان این شعبه در دربار و همچنین ارادتمندی برخی از شاهزادگان قاجار به قطب این شعبه، با دستگاه سلطنت ارتباط بسیار مطلوبی برقرار کرد. مناسبات آنها در برابر فقها نیز به سبب لزوم ادامه شیوه اقطاب سلسله همچون مجذوب‌علیشاه که تأکید بر تصحیح عقاید خود مبتنی بر آرای علمای شیعه اثنی‌عشری داشت براساس احترام به جایگاه تثبیت‌شده فقها به‌عنوان دین رسمی حکومت و مردم بود و هیچ‌گاه سعی نکردند چه در نظر و چه در عمل با آنها درگیر شوند. اما شعبه مست‌علیشاهی وضعیتی کاملاً متفاوت داشت. قطب سلسله که آثارش از نگاه متفاوت او به دین رسمی مملکت حکایت داشت، ممکن بود با دردست‌گرفتن عالی‌ترین مقام اجرایی مملکت در عملی کردن نظریات دینی خود قدمی بردارد؛ اما این اتفاق رخ نداد. اقدامات مست‌علیشاه نشان می‌دهد که او علت اصلی اقتدار علما را نه در ضعف حکومت مرکزی، بلکه در فقدان نظریه رقیب می‌دانست. از این‌رو، با ارائه تفسیرهایی کاملاً متفاوت از دو حدیث معروف، شرط وجود قوه قدسیه در نیابت امام عصر، نزدیک شدن به نظرات شیعیان غالی، عدم جواز تقلید در فروع دین و نقد نظر علما در باب کسب علم در صدد طرح نظریه‌ای بود که بتواند به‌عنوان بدیلی برای نظریه مشروعیت‌سازی حکومت قاجار باشد.

پی‌نوشت

۱. حاج محمدجعفر همدانی (مجدوب‌علیشاه) جانشین حسین‌علیشاه (م ۱۲۳۴ق) بود و حسین‌علیشاه بی‌واسطه جانشین نورعلیشاه اصفهانی بود که از طرف معصوم‌علیشاه رهبری طریقت نعمت‌اللهیه ایران را برعهده گرفته بود.

۲. وزیر وظایف یا صدر، منصبی بود که از طرف پادشاه برای بازرسی موقوفات و وظایف و مستمریات مملکت تعیین می‌شد.

۳. حجة الاسلام شفتی عالم اول ایران در عصر محمدشاه بود. ثروت و امکانات اقتصادی و مهم‌تر از آن اعتقاد وی به نظریه نیابت عامه فقیه از امام غایب، این فرصت را برای شفتی فراهم آورد که دولت غیررسمی علما را در اصفهان تأسیس کند و زمام امور شهر را تا حدود زیادی به دست بگیرد؛ شفتی با همکاری طرفدارانش، انتظامات ویژه‌ای در شهر به وجود آورده بود و از این طریق قوانین شرعی را اجرا می‌کرد و در مخالفت با محمدشاه و همال او اصرار می‌ورزید؛ لذا محمدشاه و حاج میرزا آقاسی که توانایی مبارزه نظری در باب نظریه نیابت فقها را نداشتند، برای لشکرکشی به اصفهان اقدام کردند (الگار، ص ۱۵۹-۱۶۰).

منابع

- آدمیت، فریدون، *امیرکبیر و ایران*، خوارزمی، تهران، ۱۳۴۸.
- آزمایش، مصطفی، *درآمدی بر تحولات تاریخی سلسله نعمت‌اللهیه در دوران اخیر*، حقیقت، تهران، ۱۳۸۱.
- اشرفی، مجید، *حاج میرزا آقاسی*، حکایت قلم نوین، تهران، ۱۳۸۶.
- اعتمادالسلطنه، حسن خان، *خوابنامه (خسله)*، طهوری، تهران، ۱۳۴۸.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن، *چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه (المآثر و الآثار)*، اساطیر، تهران، ۱۳۶۳.
- آقاخان محلاتی، عبرت‌افزا، *ویراسته حسین کوهی کرمانی*، چهر، تهران، ۱۳۲۵.
- اوری، پیتر و دیگران، *تاریخ ایران کمبریج (قسمت دوم قاجاریه)*، جلد هفتم، ترجمه تیمور قادری، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۸.
- بهبهانی، محمدعلی، *خیراتیه*، به تحقیق سید مهدی روحانی، ج ۱، قم، انصاریان، ۱۴۱۲ق.
- حائری، عبدالهادی، *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- حقیقت، عبدالرفیع، *مکتب‌های عرفانی در دوران اسلامی*، تهران، کومش، ۱۳۸۳.
- خورموجی، محمدجعفر، *حقایق الاخبار ناصری*، تصحیح حسین خدیو جم، چاپ دوم، نشر نی، تهران، ۱۳۶۳.
- دفتری، فرهاد، *تاریخ و عقاید اسماعیلیه*، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ دوم، فرزان روز، تهران، ۱۳۷۶.
- دیوان‌بیگی شیرازی، احمد، *حدیقه الشعرا*، با تصحیح عبدالحسین نوائی، ج ۲، تهران، زرین، ۱۳۶۵.
- زرین کوب، عبدالحسین، *دنباله جستجو در تصوف ایران*، چاپ دوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶.
- سپهر، محمدتقی، *ناسخ التواریخ*، ج ۱ و ۲، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷.
- سلطانی گنابادی، محمدباقر، *رهبران طریقت و عرفان*، حقیقت، تهران، ۱۳۷۹.
- شاه نعمت‌الله ولی، *دیوان شاه نعمت‌الله ولی*، مقدمه سعید نفیسی، نخستین، تهران، ۱۳۷۴.
- شیروانی، زین‌العابدین، *کشف‌المعارف*، به سعی جواد نوربخش، خانقاه نعمت‌اللهیه، تهران، ۱۳۵۰.

- شیروانی، زین‌العابدین، *بستان‌السیاحه*، کتابخانه سنائی و محمودی، تهران، ۱۳۲۸.
- شیروانی، زین‌العابدین، *حدائق‌السیاحه*، مهرآئین، بی‌جا، ۱۳۴۸.
- صدوقی سه‌ها، منوچهر، *تاریخ انشعابات متأخره سلسله نعمت‌اللهیه*، پازنگ، تهران، ۱۳۷۰.
- عضدالدوله، سلطان احمد میرزا، *تاریخ عضدی*، به کوشش عبدالحسین نوایی، بابک، تهران، ۲۵۳۵ ش.
- کوثرعلیشاه همدانی، *ارشاد المضلین فی اثبات نبوة خاتم‌النبيين*، سازمان اسناد و کتابخانه ملی، نسخه خطی به شماره ۱۲۸۵/۱، تهران، بی‌تا.
- کوثرعلیشاه همدانی، *مفتاح النبوه (نسخه خطی)*، کتابخانه ملک، بی‌تا.
- الگار، حامد، *دین و دولت در ایران: نقش علماء در دوره قاجاریه*، ترجمه ابوالقاسم سری، توس، تهران، ۱۳۵۶.
- محمدجعفر کبودر آهنگی (مجنذب‌علیشاه)، *رسائل مجذوبیه*، به تصحیح و تحقیق حامد ناجی اصفهانی، حقیقت، تهران، ۱۳۷۷.
- مدرس، محمدعلی، *ریحانه‌الادب فی تراجم‌المعروفین بالکنیه او اللقب*، ج ۱ و ۵، کتابفروشی خیام، تبریز، ۱۳۴۹.
- مدرسی چهاردهی، نورالدین، *سلسله‌های صوفیه ایران*، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲.
- مرادی خلج، محمد مهدی، پیروزان، هادی، «تحول اندیشه‌ای طریقت نعمت‌اللهیه در رویارویی با دو جریان شریعت و سلطنت در عصر فتحعلی‌شاه قاجار»، *پژوهش‌های علوم تاریخی*، دوره ۶، ش ۱، ۱۳۹۳.
- میرزا جهانگیر، تاریخ نو، به کوشش عباس اقبال، کتابخانه علی‌اکبر علمی و شرکاء، تهران، ۱۳۱۷.
- نایب شیرازی، محمد معصوم، *طرائق‌الحقائق*، تصحیح محمدجعفر محبوب، ج ۳، بارانی، بی‌جا، ۱۳۴۵.
- نفیسی، سعید، سرچشمه تصوف در ایران، فروغی، تهران، ۱۳۴۶.
- نوربخش، «سلسله جلیله نعمت‌اللهیه رضویه مرتضویه مصطفویه الهیه»، مهر، ۱۳۴۴، ش ۱۱۹ و ۱۲۰.
- هدایت، رضا قلی‌خان، *تاریخ روضة‌الصفای ناصری*، به تصحیح و تحشیه جمشید کیانفر، ج ۹ و ۱۰، اساطیر، تهران، ۱۳۸۵.
- هدایت، رضا قلی‌خان، *تاریخ روضة‌الصفای ناصری*، ج ۹، خیام، تهران، ۱۳۳۹.
- هدایت، رضاقلی‌خان، *تذکره ریاض‌العارفین*، به کوشش مهرعلی گرگانی، کتابفروشی محمودی، تهران، ۱۳۴۴.
- همایونی، مسعود، *تاریخ سلسله‌های طریقت نعمت‌اللهیه در ایران*، مکتب عرفان ایرانی، تهران، ۱۳۵۸.
- وزیری، احمد علیخان، *تاریخ کرمان*، ویراسته محمدابراهیم باستانی پاریزی، ابن سینا، تهران، ۱۳۵۲.
- Keddie, nikki, "The roots of Ulama's power in Iran", *studia Islamica*, 1968, vol 29.